



این ستاره‌ها پس از خاموشی
در کدام فراموش‌خانه رها شده‌اند،
آیا چراغی به گورشان و
فاتحه‌ای به روحشان تثار می‌کنیم؟
چگونه مزار این بزرگان را
بیابیم، در کدام کتاب راهنما و منبع
موثق؟ آیا این شایسته‌ی فرهنگ و
منش ماست که خادمان فرهنگ و
هنر را فراموش کنیم

بسیار سماجت و پی‌گیری و کنجکاوی می‌خواهد که سنگ قبر میرزا رضا کلهر را بر دیوار ساختمان آتش نشانی در ضلع شمالی میدان حسن‌آباد تهران پیدا کنی... و یا آرامگاه میرعماد را در آن سوی کوچه و پس‌کوچه‌های دور افتاده پشت بازار کهنه اصفهان و رای پستیوی در «تکیه ظلمات»! و اگر کمی کنجکاوتر باشی خواهی دانست که به تکیه «ذوالعماد» آمده‌ای چون خانه‌ی ابدی‌اش اینجاست، ولی از فرط فراموشی و خاموشی الحق امروز تکیه ظلمات است و عمادالکتاب را در گوشه‌ای ناشناس در امامزاده عبدالله شهر ری و یا استاد میرخانی را در اتاقکی محقر و نیمه‌ویران و سقف فرورویخته در گوشه دیگری از همین گورستان قدیمی... و خود توانی حدیث مفصل خوشنویسان نامدار را از این مجمل بخوانی... اما راستی آرامگاه میرزا غلام رضا اصفهانی کجاست؟

صبح روز جمعه است از روزهای پرطراوت بهار، پس از پرس و جوهای بسیار در چشمه‌علی ری درب خانه‌ای کهنه و محقر را می‌زنیم... خبری نیست. دقیقه‌ای دیگر باز هم دق‌البالی دیگر... کسی در به روی‌مان نمی‌گشاید. ساعتی در اطراف پرسه می‌زنیم دوباره چشمه علی و حجاری فتحعلی شاهی آن را سیاحت می‌کنیم برمی‌گردیم به سوی همان خانه قدیمی شاید کسی در را به روی‌مان بگشاید امروز دیگر نمی‌توان دست خالی بازگشت ما با خود فرزانه مردی از تبار خوشنویسان بزرگ را آورده‌ایم تا با هم از میرزا غلامرضا عیادت کنیم، استاد محمد احصایی^۱ را، که از جانشینان و شاگردان میرزاست. پس سماجت می‌کنیم و بار دیگر با توکل بر خدا در را می‌کوبیم صدایی از پشت در می‌آید و سپس در با جیرجیری باز می‌شود. پیرزنی فرتوت و سیه‌چرده به زحمت در را می‌گشاید. گنگ، نگاهی می‌کند به او می‌گوییم اجازه می‌دهید به زیارت میرزا غلامرضا برویم و فاتحه‌ای بر مزارش بخوانیم؟ روی تَرُش می‌کند... زبانش را می‌فهمیم و لحظاتی به مذاکره می‌گذرد و بالاخره از پیچ و خم خانه‌ای رو به انهدام می‌گذریم... در آن سوی خانه حیاطی بزرگ که یادگاری از گذشته‌ی خاطره‌انگیز است در برابر چشمانمان پدیدار می‌شود. نوبهار است و چنارهای کهنسال این حیاط دیرپای دلربایی آغاز کرده‌اند. لاله و شقایق وحشی هنوز آواز باد بهار را نشنیده‌اند و چهره نگشوده‌اند ولی از لابه‌لای کفیوش خشتی کهنه و شکسته، سبزه‌های نورسته به پیشواز بهار برخاسته‌اند. مشتاقانه چشم‌هایمان گوشه و کنار را می‌کاود و از میان خاکروب‌ها و زباله‌ها و خرت و پرت‌های ساختمانی و نایلون و پلاستیک که اینجا و آنجا ریخته

است می‌گذریم. در حوض وسط حیاط نه تنها جای ماهی گلی لغزنده خالی است که جای آب هم خالی است «درها همه بسته است و به رخ گرد نشسته، یعنی نرنی در که نیایی اثرم را»، ولی ما اثر میرزا را لحظاتی بعد در گوشه حیاط می‌یابیم کُنج این حیاط بی‌رهگذر و زیارتگاه بی‌زایر و خانقاه بی‌قلندر. اینجا نه تنها وادی خاموشان است که منزلگاه فراموشان نیز هست. سال‌ها پیش سنگی بر گوری نهاده‌اند و رفته‌اند. ما نیز خاموش به سویش گام برمی‌داریم.

لحظاتی بعد انگشت بر سنگ مزاری نهاده‌ایم و بر بالای سر مردی نشستیم که سروهای جهان پیش قامتش پست بودند اگرچه امروز پایمال خاک شده‌است و رگ و پی انگشتانش از هم گسیخته ولی روزگاری از سر انگشت و قلمش دُر می‌بارید و از «جوهر»، «جواهر» می‌ساخت. او کیمیاگری بود که جوهر و مرکب و کاغذ را به قدرت سحرآمیز قلم نی طلا می‌کرد. مسجد سپهسالار به کتیبه‌اش می‌نازد و سیاه‌مشق، آبرو از قلم او گرفته است و نستعلیق و شکسته هر دو به قلم او قد راست کرده‌اند.

اینجا خوابگاه ابدی تک سوار عرصه هنر خوشنویسی عهد ناصری است هم او که به اقرار همعصرانش و بزرگان امروز تا بوده بزرگترین خوشنویس عصر خویش و سرزمین ما بود. هم او که در هفت سالگی قرآن را بی‌غلط می‌خواند و به قول خودش اولین سرمشق را از مولایش علی (ع) در خواب گرفته بود. هم او که نگارش آثار نفیس و یگانه به وی سفارش می‌شد از جمله کتیبه مسجد سپهسالار و سردر الماسیه و کاشی‌های بقعه شیخ صدوق ابن بابویه و رساله

پشت هیچستان

«بر مزار غلامرضا اصفهانی»

علی اصغر میرزایی مهر

عضو هیات علمی دانشکده هنر، جهاد دانشگاهی



عکس از: حمید رضا قلیچ خانی

تابان بنام ماسان

نه... باور کنیم می‌توان به سراغش رفت و زیارتش کرد اما مگر آرامگاهش را می‌توانیم یافت؟... عمادالکتاب را چگونه و در کجا باید جست. می‌دانیم که بقعه بارگاهی ندارد اما خط سنگ مزار او را چه کسی نوشته است با کدام کیفیت و با کدام متن؟ آیا در خور این شهسوار عرصه خوشنویسی هست؟ در کجا آرمیده‌اند بزرگانی همچون مافی، کاوه، فردای و...

به گذشته که نگاه می‌کنیم کهکشانی درخشان از چهره‌های تابناک اهل هنر را می‌بینیم ولی این ستاره‌ها پس از خاموشی در کدام فراموش‌خانه رها شده‌اند، آیا چراغی به گورشان و فاتحه‌ای به روح‌شان نثار می‌کنیم. چگونه مزار این بزرگان را بیابیم، در کدام کتاب راهنما و منبع موثق؟ آیا این شایسته فرهنگ و منش ماست که خادمان فرهنگ و هنر را فراموش کنیم. به یقین در گذشته‌ها ایرانیان چنین ناسپاس نبوده‌اند و لابد از نتایج گسست فرهنگی عصر حاضر است که چنین شده‌ایم.

یکه‌تازان هنر در کجا آرمیده‌اند؟ خوشنویسان بزرگ ما در کدام هیچستان سر بر نازبالش خاک نهاده و آرام غنوده‌اند... آیا می‌دانیم؟ ما که در قیل و قال مدرسه و کتاب و مشق، پیوسته نام بزرگان هنر را بر زبان آورده و پشت‌گرم به آنانیم و حاصل چرخش قلم‌شان را توتبای چشم و آبروی سرزمین و فرهنگ‌مان می‌شماریم آیا از خاک تیره و سرد سراغ آنان را گرفته‌ایم و می‌دانیم آرامشگاه ابدی‌شان کجاست.

آرامگاه ابن بواب و یاقوت مستعصمی و میرعلی تبریزی و شاه محمود نیشابوری و سلطان علی مشهدی و... را نمی‌گوییم که صدها سال پیش رخت خویش از این جهان بی‌مهر بر بسته‌اند، نه بزرگان عصر خویش را می‌گوییم آنان که هنوز صدای حریر قلمشان در گوش شاگردان طنین‌افکن است و جوهر رقم‌شان به درستی خشک نشده است. چند نفر از هنرمندان و هنر دوستان و مجموعه‌داران می‌دانند که آرامگاه میرعماد کجاست، گویی هنوز عصر شاه عباس است که میرعماد مغضوب در گاهش بود و کسی را یارای ملاطفت با او



او کیمیاگری بود
که جوهر و مرکب و
کاغذ را به قدرت
سحرآمیز قلم نی طلا
می‌کرد. مسجد
سپهسالار به کتیبه‌اش
می‌نازد و سیاه‌مشق،
آبرو از قلم او گرفته
است و نستعلیق و
شکسته هر دو به قلم
او قدر است کرده‌اند

تحفة‌الوزرا و مناجات نامه امام علی و سجع مهر آستان
قدس رضوی و... صدها قطعه و رقعہ دیگر. و باز
می‌دانیم که جایگاه جهانی این هنرمند بی‌بدیل نه به
واسطه‌ی کتابت آنچه گذشت، که به دلیل سیاه
مشق‌های اوست. بسیاری از هنرشناسان، سیاه‌مشق را
هنرمندانه‌ترین نمود هنر والای خوشنویسی اسلامی
دانسته‌اند و میرزا غلامرضا را سرآمد سیاه‌مشق‌نویسان.
در گوشه حیاط دو سنگ گور دیده می‌شود یکی را
نمی‌شناسیم ولی هر که هست از همراهان معنوی

میرزاست این را از متن سنگ قبر می‌توان دانست نمی‌دانم چه کسی
خوشنویسی سنگ قبر استاد را انجام داده است و در چه تاریخی، ولی هر که
بوده خطش درخور میرزا غلامرضا نبوده است.

گرچه از مطالعه زندگی استاد نیز می‌توان دریافت که به تصوف و عرفان
دل بستگی‌هایی داشته است ولی از متن منقور بر سنگ نیز به روشنی این
علائق پیداست. به خط نستعلیق بر روی سنگ آورده‌اند: «تربت کثیرالانوار
قطب عالم روحانی. معدن حکمت ربانی، شاهد بزم وصال سبحانی، خزانه
شقایق یزدانی، مولانا میرزا غلامرضا اصفهانی، شیخ المشایخ قطب العارفین،
حضرت حاج میرزا صفا پیرمطهر طریقت علیه علویه کمیلیه کبرویه نور بخشیه.»
بر روی سنگ هیچ اشاره‌ای به جایگاه هنری استاد نیست آنچه مشهود
است این که وی در میان طریقه مورد علاقه خود پایگاه و جایگاه والایی داشته
است. گرچه در چنین مواردی بهتر است بخشی از القاب را بر مبنای الطاف
دوستان و دوستداران گذاشت ولی قطعاً نه همه آن را.

لابد روزگاری نه چندان دور اینجا باغی مصفا درخور سپهسالار ایران بوده
است و محل آمد و شد قلندران و عارفان عصر خویش و صفائیه «اهل صفا»،
ولی امروزه از بی‌مهری ابنای روزگار مخروبه‌ای فراموش شده است که شاید
ماه‌ها بگذرد و هیچ کس قدم در آن ویرانه نگذارد و شمعی بر مزار نیفزود.
میرزا غلامرضا اصفهانی در روز چهارشنبه ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ هـ .

ق. در سن ۵۷ سالگی بدرد دار فانی گفت و در باغ میرزا حسین خان
سپهسالار در چشمه علی‌ری، مشهور به صفائیه در جوار پیر و مرشد خود مولانا
حاج میرزا محمدعلی (پیر صفا) مدفون گشت.

اکنون یکصد و بیست سال از حضور میرزا در اینجا می‌گذرد و در طی این
سال‌ها دقیقاً به موازات فراموش شدن تدریجی شخصیت میرزا و آرامگاهش،
آثار او روز به روز مشهورتر و معتبرتر شده‌اند تا آنجا که امروزه می‌شنویم که
ارزش مالی برخی از نوشته‌های وی که در دست دوستداران آثار هنری و
مجموعه‌داران هست بر میلیون‌ها تومان بالغ می‌شود. درحالی که هیچ کس
مدفن او را نمی‌شناسد و سراغی از وی نمی‌گیرد. لابد سزاوار نیست این غربتی
که بر فرزندان و هنرمندانی از این دست روا می‌داریم...

پانویس:

۱. نگارنده به همراهی استاد محمد احصایی و استاد حمیدرضا قلیچ خانی
در روز جمعه ۸۳/۱/۲۱ توفیق زیارت آرامگاه میرزا غلامرضا اصفهانی را
به دست آوردیم و این نوشتار حاصل این زیارت و دیدار است.
 ۲. این بیت از شهریار است.
- برخی اطلاعات این نوشتار درباره آثار میرزا غلامرضا از بروشور
نمایشگاه آثار میرزا غلامرضا اصفهانی که در ۱۳۸۲ در مجموعه
فرهنگی تاریخی سعدآباد برگزار شده اقتباس شده است.